مرگ بر نرودا

مرگ بر نرودا

مانیفستی بر ضد شعر

گزیده اشعار

نیکانور پارا

برنده جایزه سروانتس ۲۰۱۱

مترجمین:

فرزام کریمی

انتشارات
تمدن علمی

نیکانور پارا

مرگ بر نرودا

مانیفستی بر ضد شعر

فرزام کریمی

چاپ اول: ۱۳۹۸
شمارگان: ؟؟؟؟ نسخه
لیتوگرافی:
چاپ: ؟؟؟؟
قطع:
صفحه‌آرایی: احمد علی‌پور

شابک: ۹۷۸ – ۶۲۲ – ۶۳۱۰ – ؟؟ – ؟

انتشارات تمدن علمی

تهران _ خیابان انقلاب _ خیابان ۱۲ فروردین _
خیابان شهدای ژاندارمری _ بن‌بست گرانفر _ پلاک ۴
تلفن: ۶۶۴۱۲۳۵۸ – ۰۲۱

Www.elmpub.com info@elmpub.com
nashreelm

چراغ ذهنتان را خاموش کنید
امروزه هیچکس شعر نمیخواند
مهم نیست خوب یا بد باشد

نیکانو پارا

بذر اندیشه و فکر بپاش، عمل و نتیجه درو کن

برتراند راسل

فهرست

سخن مترجم

ذکر دو نکته را در ابتدا ضروری میدانم تـا مخاطبـان گرامـی بتواننـد بـا دانستن این نکات آنچه را که در ادامه میخوانند هضم نمایند:

اول: نیکانور پارا شاعر شیلیایی اسـپانیایی زبـان بـوده اسـت و مجموعـه اشعاری که از او یافته ام به زبان اسپانیایی بوده است امـا بعـد از جسـتجویی مفصل مجموعه ای از او که از زبان اسپانیایی به زبان انگلیسی ترجمه شـده بود را یافتم و با اتکا به همان مجموعـه ده شـعر از او را برگزیـدم و در ایـن مجموعه قرار داده ام

دوم:عبارت مرگ بر نرودا هیچگونه معنای مرگ خواهانه بـرای شخصـی را طلب نمیکند کما اینکه پابلو نرودا دوست و همکار نیکانور پارا بـوده اسـت اما به لحاظ شعری آنچه را که میسرایید مورد انتقاد نیکانور پارا بود و استفاده از واژه مرگ به معنای پایان شعر تخیل گرا در هر فرمی است چرا که انسان را به جای جهان عقلانیت و خرد به جهان آرمانگرایی هـدایت میکنـد و چـه بسا اگر به صورت کلی بنگریم باید اینگونه اذعان کنیم کـه شـعر بـه مثابـه جهان آرمان و تخیل و رویاست و انسانی که در رویا زیست میکنـد هیچگـاه نمیتواند جهان را با عقل و خرد ببیند انسان آرمانگرا آفت زمانه است چرا کـه دوران آرمان و جهان ایدئولوگ به پایان رسیده و آرمان و رویا به مثابه میـوه گندیده ایست که دیـر یـا زود میگنـدد آن هـم در زمانـه ای کـه از جنـبش

سوشیولوژی فرانسه تا مکتب فرانکفورت نفس شعر سرائیدن را مردود دانسته اند اما جامعه چرتی شعر ایران که عادت به تکرار حماقت و در جهل عیان دست و پا زدن دارد به مانند بی عرضه گانی که اگر از آنها بخواهی این جامه ژنده را از تن بدر کنند گویی پدر و مادرشان را از آنها گرفته ای!!! آنچنان به در رویا ماندن و در رویا زیستن میبالند که هر نظر مخالف را تبدیل به پاسخی وارونه در حد اتصال قطب شمال به جنوب میکنند!!! آخر و عاقبت هر قومی را باید با توجه به عقلانیت آن قوم سنجید و قطعا شعر به عنوان علت بدبختی و شاعر به عنوان عامل بدبختی ایران لایق وضعیت کنونی هستند, قومی همیشه بدبخت و در فلاکت زیسته و مانده چرا که بزرگترین مسببان بدبختی شان خودشان بوده و هستند که اگر ذره ای عقل در وجودشان یافت میشد این عادت بیهوده را ترک میگفتند که ترک عادت نه تنها موجب مرض نیست بلکه آغاز رهاییست.

فرزام کریمی
آذر ۱۳۹۸

درباره نویسنده

نیکانور پارا (زاده ۵ سپتامبر ۱۹۱۴ – درگذشته ۲۳ ژانویه ۲۰۱۸) شاعر، ریاضیدان و فیزیکدان اهل شیلی بود که آثارش تأثیر به سزایی در ادبیات آمریکای لاتین داشته‌است.وی خالق سبک نوین ضد شعر بوده‌است و به زعم منتقدانی چون هارولد بلوم، نیال بینس یا روبرتو بولانو بهترین یا یکی از بهترین‌های ادبیات غرب می‌باشد. نیکانور که از خاندان سرشناس پارا است، جایزه ملی ادبیات شیلی (۱۹۶۹) و جایزه سروانتس (۲۰۱۱) را دریافت کرده و چندین بار تاکنون نامزد جایزه ادبیات نوبل شده است.آثار وی به زبان های انگلیسی، فرانسوی، سوئدی، روسی، چکی، فنلاندی و پرتغالی نیز ترجمه و منتشر شده اند.در میان اسامی مترجمین انگلیسی آثار او، اسامی نویسندگان مشهور آمریکایی از جمله آلن گینزبرگ، لارنس فرلینتی، ویلیام کارلوس ویلیامز، توماس مورتون، دنیس لوورتوف و دبلیو اس مروین به چشم می‌خورند

پارا که پدرش معلم مدرسه بود در سال ۱۹۱۴ در فابین د آلیکو شیلی زاده شد او از دل خانواده ای می آمد که با هنر غریبه نبودند خانواده ای پر از هنرمند و نوازنده و...که در شکل گیری ذات هنری او بی تاثیر نبود از جمله خواهرش ویولتا که خواننده فولک سرشناسی به شمار میرفت در سال ۱۹۳۳ برای تحصیل وارد موسسه Pedagógico شد و در سال ۱۹۳۸ به عنوان

معلم ریاضی و فیزیک در همان موسسه مشغول به کار شد یـک سـال بعـد اولین کتاب او نیز منتشر شد در سال ۱۹۴۳ او برای تحصیل در رشته فیزیک در دانشگاه براون ثبت نام کرد و راهی براون شد سپس در سال ۱۹۴۸ برای تحصیل در رشته کیهان شناسی در دانشگاه آکسفورد ثبت نام کـرد و راهـی آکسفورد گشت وی در سال ۱۹۴۶ بـه عنـوان اسـتاد دانشـگاه همچنـان در دانشگاه شیلی به تدریس میپرداخت و از سال ۱۹۵۲ تا ۱۹۹۱ به عنوان استاد فیزیک نظری در دانشگاه شیلی مشغول به خدمت شد و در کنار آن به عنوان استاد مهمان در دانشگاه ایالتی لوئیزیانا و دانشگاه نیویورک و دانشـگاه یـل هم به تدریس مشغول بود اشعار او در انگلیس فرانسه روسیه مکزیک کوبا و ایالات متحده آمریکا بارها ترجمه و چاپ شد از او بیش از ده ها عنوان کتاب نیز منتشر گردیده است

پارا به لحاظ شعری تصمیم گرفت تا از عرف و سنت های شعری پیروی نکند زبان شعری او به جای آنکه در خدمت تخیل و شاعر انگی باشد به زبان محاوره ای نزدیک شـد مجموعـه Poemas y Antipoemas (1954) او یکی از تاثیرگذارترین و الهام بخش ترین مجموعه اشعار قرن بیستم اسـپانیا به شمار میرود و نویسندگان آمریکایی بزرگی همچون آلن کینزبـرگ تحـت تاثیر او و مجموعه آثار او قرار گرفته بودند

او در بیان شعری خود سعی کرد از کلیشه ها و زبان عامیانه بهره جوید و از آن به عنوان وسیله ای برای توصیف بهره جوید او حتی برای بیان ماهیتی غم انگیز در بسیاری از اشعارش از شوخ طبعی های آنچنانی و حتی ممنـوع استفاده مینمود در اشعار او بسیاری از اشیا معمولی و روزمره و به قولی کلیشه ها را میتوان جستجو نمود مثلا تلفن یا چشمه آب و....

خنده و اشک تکنیکی بود که او در ضد شعر از آن بهره میجست حرکتی که پاسخی در قبال مفهوم متعارفی بود کـه از شـعر برداشـت میشـد همـان

مفهوم متعارفی که در اشعار هموطنش نرودا به وضوح مشاهده میشـدوی در مصاحبه ای در سال ۱۹۶۸ به نیویورک تایمز گفت:

وقتی شوخ طبعی طنز و طعنه وجود دارد وقتی که مولف از خـودش و از انسانیت لذت میبرد این بدین منزله است که مولف آوازه خوان نیسـت بلکـه راوی یک قصه است و این خود همان معنای ضد را تداعی میکند به زعم او مولف وقتی حس شوخ طبعی خود را از دست دهـد بـدین منزلـه اسـت کـه گویی تپانچه ای در دستش گرفته است و قصد شلیک دارد

طبیعتا راه و روش و مکتبی که پارا برگزید به سلیقه همگان نبود به گونـه ای که عده ای از منتقدان شیلیایی شعر او را کثیف و غیراخلاقی مینامیدند اما با همه این تفاسیر او بر آن چه که اعتقاد داشت پایبند ماند در اوایـل دهـه ۷۰ مـیلادی نیکانور مجموعه ای به نام   (“Artifacts” (1972 را منتشر کـرد کـه در آن سالوادور آلنده رییس جمهور سوسیالیست شیلی را هدف اشعار و داستانهای خـود قرار داد سال بعد زمانی که آلنده در نتیجه کودتای نظامی سرنگون شد بسیاری از هنرمندان و چپ ها پا به فرار گذاشتند اما نیکانور پارا در سمت خود بـه عنـوان استاد دانشگاه ماند و ماندن را به فرار ترجیح داد در حالیکه عـده زیـادی از جملـه حتی اعضای خانواده اش انتظار داشتند او به علت سقوط آلنده به نشانه اعتـراض از کار خود کناره گیری کند اما او این کار را نکرد چرا که به زعم او مگر آلنـده بـا طرح سوسیالیسم خود چه گلی به سر کشورش زده بود؟ جـز اینکـه بـا افـزایش واردات و کاهش صادرات و ایجاد بازار سـیاه قصـد نـابودی اقتصـادی شـیلی را داشت و با تربیت نیروهای وفادار به خود قصد سرکوب مردم را داشت و آن همـه قوانین خودسرانه و عدم رعایت قانون ماحصـل سیاسـتهای غلـط آلنـده بـود در حالیکه هم صنف های او مانند نرودا در موضعی مخالف با او مانند مـوش فـراری در گوشه ای پنهان شدند و بعد از کودتای پینوشه علیـه آلنـده نـرودا کـه برنـده جایزه نوبل ادبیات هم شده بود به طرز مشکوکی درگذشـت و قطعـا ایـن مـرگ مشکوک بی ارتباط به حماقتهای نرودا در قبال حمایتهایش از شخص آلنده نبود

بعد از کودتا علیه آلنده یکی از کسانی که همواره از نیکـانور پـارا دوری میجسـت بزدلی به نام نرودا بود و اما ریشه اینکه نرودا در ایران به این میـزان از محبوبیـت رسیده را میتوان در همسویی تفکرات شعاری جامعه ایرانی با افکار نـرودا دانسـت دوستداران شعار نه شعور مردمان ایران هستند نـرودا هـم اهـل شـعار بـود و در عمل به مانند خیل اعظم گوسفندان به هر سو رونده بـا کـوچکترین تهدیـدی از سر ترس خود را در سوراخی قایم میکرد همسویی این افکار عقیم با مردمـانی بـا همین شکل تفکر سبب این میشود تا اهل ادبیات ایران برای نرودا بـه بـه و چـه چه کنند اما هیچگاه به سمت معرفی پارا و پاراها نروند چرا که ایـن جامعـه ادبـی در گیر و دار سنت مانده و به شدت متحجر و عقب مانده درک و شعوری نسـبت به فرهنگ مقاومت و اعتراض و بر سر مواضع ضـد ایسـتادگی کـردن نـدارد در جامعه ای زیست میکنیم که همه چیزمان در فرهنـگ لاپوشـانی و تزویـر معنـا شده است فرهنگی وجود ندارد اما تظاهر به داشـتن فرهنـگ در آن مـوج میزنـد فرم ادبیات ایران به رسم عصر پارینه سنگی قبیله ایست و وجـه مشـترک میـان این قبایل تزریق گندآبه ای به نام ایدئولوژی و آرمان و شعارهای خـوش رنـگ و لعاب به ذهن پیجویان ادبیات است تـا بتواننـد از آنهـا گوسـفندهایی مـودب بـار بیاورند گوسفندهایی که بله قربان گوی سگ قبیله که همـان مـثلا استادانشـانند میباشند ناگفته نماند که استادان این قبیله ها هیچگونه تحصـیلات آکادمیـک در زمینه ادبیات ندارند و صرفا به یمن اینکه در این قبیله هـر کسـی کـه دو کتـاب نوشته استاد محسوب میگردد گوسفندان باید سگ مـورد نظـر را اسـتاد خطـاب کنند و این تفکر نارس تا خرخره در لجنی به نـام سـنت دسـت و پـا زده بـزدل محافظه کاری به نام نرودا را شاعری معرفی میکند که گویی هیچ شاعر بـزرگ دیگری به غیر از نرودا در حوزه آمریکای جنوبی وجود نداشـته اسـت!!!! هیچگـاه این تفکر سنتی بزدل و محافظه کار تفکر ضـد را در مخاطـب پـرورش نمیدهـد مگر آنکه برایش نفع و منفعتی داشته باشد ضدیت هم اگر برایشان کاسبی نشـود و تبدیل به مکتب و ایدئولوژی نشود تا از آن ارتزاق کنند و در فکر کسب نـان و

نام از آن نباشند هیچگاه از آن نامی نمیبرند که نمونـه مـثلا ضـدهایی کـه در ادبیات معاصر مطرح شده را میتوان مورد بررسی قرار دارد تا با نگـاهی دگرگونـه پی به پوشالی بودن این موارد برد

به تعبیر منتقدان آنچه که او بیان میکند چیزیست کـه تـاکنون در مـورد زندگی و جهان ما بیان نشده است و عمیقا شعر را به زندگی محدود میکند و از گزاره هایی نامتناسب با هم تشکیل شده اند به تعبیر هارولد بلوم پارا کسی بود که ما را به خود بازمیگرداند او نگران خودش و دیگران است و بی شـک یکی از بهترین شاعران غربی است که بر جریان ادبیات آمریکای لاتین تاثیر گذارده بود

در کارنامه پربار نیکانور پارا سابقه نوشتن داسـتان کوتـاه نیـز بـه چشـم میخورد و آن هم مربوط به سال ۱۹۳۵ است که به همراه دوسـتانش شـروع به چاپ مجله ای با تیراژ محدود نیز نمودند او بعد از فارغ التحصیلی در رشته ریاضی و فیزیک تحصیل در دو رشته ادبیات و فیزیک را در دهه چهل آغـاز نمود که در سطور قبلی به آن نیز اشاراتی نمودم او در آنچه که از نظر او ضد شعر نامیده میشد با اسـتفاده از طنـز سیسـتم هـای سیاسـی و سـاختارهای اجتماعی را زیر سوال میبرد و در این راه از تکنیک روایت مستقیم که نزدیک ترین روایت به زندگی انسان مدرن است بهـره میجسـت نـه بـهماننـد هـم نسلان او نظیر نرودا که با ترکیب تخیل قصد فـریفتن و هـدایت انسـان بـه سمت جهانی آرمانگرایانه را داشتند که رسیدن به آن همواره محال بـه نظـر میرسد او طنز را یکی از راههای عبور انسان امروزی از جهان غـم انگیـز و تراژیکش میدانست کما اینکه در پشت این مولفه ها همواره عنصر امید وجود داشت اما نه آن امید کذایی بلکه امیدی که به عقلانیت و خردگرایی نزدیک باشد و همواره آن نگاه تلخ و بدبینانه در پشت اشعار نیکانور پـارا مـوج میـزد یکی دیگر از کوشش هایی که همواره پارا در شعر لحاظ میکرد این بود کـه به کمک افسانه های عامیانه و حتی بازگویی روایت هایی در مورد پیـامبران

و.... به مخاطب خود یاد دهد که هیچ چیز و هیچ کس مقـدس نیسـت و آن چه که مقدس خوانده میشود در پشت واقعیت های زندگی نقـاب بـه چهـره دارد و مقدس نیست بلکه نقشی مقدس را ایفـا میکننـد او مـدام خـود را در معرض آزمون و خطاهای متعدد قرار میدهد تا بدین واسطه بتواند به نوآوری جدید در شعر برسد او حتی در اشعارش مرگ را به ریشخند میگیرد نـه تنهـا مرگ جسمی بلکه حتی مرگ سیاسی سیاستمداران را!!!!

لیست جوایز پر شماری که این شاعر پرآوازه شیلیایی دریافت کرده اسـت خود گواه سخنان هارولد بلوم در ارتباط با اوست جایزه اتحادیه نویسندگان در سال ۱۹۵۴ بورسیه گوگنهایم در سـال ۱۹۷۲ جـایزه شـعر ترجمـه دانشـگاه میسوری در سال ۱۹۸۲ جایزه خـوان رولفـو در سـال ۱۹۹۰ و برنـده جـایزه سروانتس از وزارت فرهنگ اسپانیا در سال ۲۰۱۱ که معتبرترین و مهمترین جایزه ادبی در جهان اسپانیایی زبان است او چندین و چند بـار نـامزد جـایزه نوبل ادبیات شد اما هیچگاه موفق به کسب آن نشد تا کارنامه پربـار او تنهـا نوبل را در میان جوایز متعدد دریافتی اش خالی ببیند

او به شدت تحت تاثیر شاعران انگلیسی زبان از جمله تی اس الیوت پوند والت ویتمن ویلیام بلیک و.... قرار داشت و همین امـر یکـی از سـتون هـای مهم در شکل دادن نگاه زیبـایی شناسـانه او محسـوب میشـد او عـلاوه بـر ادبیات به علت اینکه در زمینه فیزیک و ریاضیات استاد دانشگاه بوده است و علم کیهان شناسی را هم بصورت آکادمیک در آکسفورد گذراند بـا احاطـه و تسلط آکـادمیکی کـه بـه تمـام ایـن علـوم داشـت بـه یکـی از بـی بـدیل ترین,مهمترین و تاثیرگذارترین شاعران عصر خود مبدل گشت.

نیکانور پارا در ۲۳ ژانویـه ۲۰۱۸، در سـن ۱۰۳ سـالگی در لارنـا، شـیلی درگذشت, میچل باچله، رئیس جمهور سابق شیلی در مورد او نوشـت: شـیلی یکی از بزرگ‌ترین نویسندگان تاریخ خود را از دست داد.

آثار

- Cancionero sin nombre (Songbook without a Name), 1937.
- Poemas y antipoemas (Poems and Antipoems), 1954; Nascimento, 1956; Cátedra, 2005,
- La cueca larga (The Long Cueca), 1958
- Versos de salón (Parlor Verses), 1962
- Manifiesto (Manifesto), 1963
- Canciones rusas (Russian Songs), 1967
- Obra gruesa (Thick Works), 1969
- Los profesores (The Teachers), 1971
- Artefactos (Artifacts), 1972
- Sermones y prédicas del Cristo de Elqui (Sermons and Teachings of the Christ of Elquí), 1977
- Nuevos sermones y prédicas del Cristo de Elqui (New Sermons and Teachings of the Christ of Elquí), 1979
- El anti-Lázaro (The Anti-Lazarus), 1981
- Plaza Sésamo (Sesame Street), 1981
- Poema y antipoema de Eduardo Frei (Poem and Antipoem of Eduardo Frei), 1982
- Cachureos, ecopoemas, guatapiques, últimas prédicas, 1983

- Chistes parRa desorientar a la policía (Jokes to Confuse the Police), 1983
- Coplas de Navidad (Christmas Couplets), 1983
- Poesía política (Political Poetry), 1983
- Hojas de Parra (Grape Leaves / Pages of Parra (Spanish pun)), 1985
- Nicanor Parra: biografía emotiva (Nicanor Parra: Emotional Biography), Ediciones Rumbos, 1988
- Poemas para combatir la calvicie (Poems to Combat Baldness), 1993
- Páginas en blanco (White Pages), 2001
- Lear, Rey & Mendigo (Lear, King & Beggar), 2004
- Obras completas I & algo + (Complete Works I and Something More), 2006
- Discursos de Sobremesa (After Dinner Declarations), 2006
- Obras Completas II & algo + (Complete Works II and Something More), 2011
- Así habló Parra en El Mercurio, entrevistas dadas al diario chileno entre 1968 y 2007 (Thus Spoke Parra in El Mercurio, Interviews Given to the Chilean Newspaper Between 1968 and 2007), 2012
- El último apaga de luz (The Last One to Leave Turns Off the Lights), 2017

English translations

- Poems and antipoems: Edited by Miller Williams. Translators: Fernando Alegría and others. New Directions Pub. Corp., 1967
- Nicanor Parra: Poems and Antipoems, ed. David Unger, New Directions, 1985,

- Antipoems: How to Look Better and Feel Great. Translator: Liz Werner. New Directions. 2004.
- After-Dinner Declarations. Translator: Dave Oliphant. Host. 2009

اشعار

Manifest

Ladies and gentlemen
This is our last word
– Our first and last word –
The poets have come down from Olympus.
For the oldest
Poetry was a kind of luxury
For us, however
First need is:
We can’t live without poetry.
Unlike the older ones
– And I say this with all due respect –
We support
That the poet is not an alchemist
The poet is a man, too
A builder who builds his wall:
A door and window manufacturer.
We talk
In the language of everyday
We don’t believe in cabbalistic signs

And something else:
The poet is here
So the tree doesn't grow crookedly.
This is our message.
We denounce the poet creator
The cheap poet
The rat in the library poet.
All these gentlemen
– And I say this with all due respect –
Should be accused and judged
For building castles in the air
For waste space and time
Composing sonnets for the moon
For grouping words together at random
According to the latest Paris fashion.
For us not:
Thought is not born in the mouth
It is born in the heart of the heart.
We renounce
The poetry of dark glasses
The poetry of the cape and the sword
The poetry of the shadow of a big wing.
Instead, we favour
The poetry of the naked eye
The poetry of the uncovered chest
The poetry of the naked head.
We do not believe in nymphs or tritons.
Poetry must be this:
We do not believe in nymphs or thirds.
Poetry must be this:
A girl surrounded by sprigs
Or, it is absolutely nothing.
Now, at a political level
These are our direct ancestors
Our good direct ancestors!

They were refracted and dispersed
Passing through a crystal prism.
Some of them became communists.
I do not know if they really were.
Suppose, however, they were.
What I know is this:
They were noτ folk poets
They have been venerable bourgeois poets.
Things must be called by their name:
Only one or two
Have touched people heart.
Whenever they found the opportunity
They were expressed in words and in action
Against guided poetry
Against the poetry of today
Against the poetry of proletariat.
Even if we accept as they were communists
Their poetry was a disaster
Second hand surrealism
Third hand decadentism,
Old planks returned by the sea.
Poetry of the adjectives
Poetry nasal, laryngeal
Poetry arbitrary
Poetry copied from books
Poetry based
In the revolution of words
While it should be based
In the revolution of ideas.
Vicious cycle poetry
for a half a dozen chosen ones
"Absolute freedom of expression"
Today wewe cross ourselves asking
Why did they write these things,
To scare the petty bourgeois?

Miserably wasted time!
The petty bourgeois don’t react
Unless it’s about their stomach.
Do not they scare with poems!
Things are as follows:
While they supported
A poetry of the twilight
A poetry of the night time
We recommend
The poetry of dawn.
Our message is this:
The flashes of poetry
Must arrive to everyone, equally
Poetry is enough for everyone.
Nothing further, companions
We condemn
– And I say this with all due respect –
Poetry of the little god
Poetry of the sacred cow
Poetry of the furious bull.
Against the poetry of the clouds
We set up
The poetry of solid ground
– Cold head, warm heart
We are decidedly solid-groundists –
Against the poetry of the cafe
We set the poetry of nature
Against the poetry of the loungeroom
The poetry of the public square
The poetry of social protest.
The poets have come down from Olympus.

مانیفست

خانم ها و آقایان
این سخن آخر ماست
سخن اول و آخر ماست
شاعران از کوه المپ پایین آمده اند
برای پیشینیان
شعر نوعی تجمل بود
برای ما که اما
نمیتوانیم بدون شعر زیست کنیم
برخلاف پیشینیان
با کمال احترام میگویم
شاعر کیمیاگر نیست
شاعر هم مردیست
بنایی که عمارت خویش را میسازد

ما به زبان روزمره سخن میگوییم
به نشانه های کابالیستی اعتقادی نداریم
و دیگر اینکه
شاعر اینجاست
پس دیگر درخت کج رشد نخواهد کرد
این پیام روشن ماست
ما خالق شاعر را محکوم میکنیم
شاعر ارزان موش کتابخانه است
آقایان در کمال احترام میگویم
ما باید متهم و داوری شویم
برای ساخت قلعه ای در ماه
برای اتلاف وقت و زمان
برای ساخت سوناتی برای ماه
برای تقسیم واژگان به طور مساوی
طبق آخرین مد پاریس
این حرفها برای ما نیست
اینکه اندیشه در دهان زاده نمیشود
اندیشه در عمق قلب زاده میشود
ما انکار کنندگان
اشعار تیره ایم
اشعار با شنل و شمشیریم
اشعار با سایه های بزرگیم
اما
عاشقان اشعارغیر مسلحیم
عاشقان اشعار در سینه کشف نشده ایم

عاشقان اشعار سر برهنه ایم
ما به الهه دوشیزگان یونان
ما به الهه مردان جنگاور یونان
باور نداریم
شعر به زعم ما باید اینگونه باشد:
دختری نوباوه
و یا
هیچ چیز
شعور سیاسی ما شعور نیاکان ماست
نیاکان خوب ما!!!!
آنها منقرض شده و اثری از آنها نیست
حباب شده اند و به آسمان رفته اند
برخی از آنها کمونیست شدند
نمیدانم که آیا واقعا کمون بودند یا خیر
شما تصور کنید که آنها کمونیست بودند
اما آنچه که میدانم اینست
آنها شاعرانی قبیله ای نبودند
آنها شاعرانی محترم و بورژوازی بودند
آنچه از آنها به یادگار مانده
یک یا دو چیز نیست
آنها قلب مردم را لمس کردند
در هر بزنگاهی کلامشان
در اشعار امروزی
در اشعار حامی پرولتاریا
با اعمالشان یکی میشد

حتی اگر کمونیست بودنشان را بپذیریم
شعرشان مصیبت بود
سورئالیسم دسته دوم
جنسی درجه چندم
نماد انحطاط و زوال
اما آب رفته به جوی باز آید
اشعار توصیفی
اشعار آوایی
اشعار شخصی
اشعاری که از کتابها کپی میشوند
محوریتشان شعرست
در انقلاب واژگان اما
محوریت ایده هاست
چرخه بدسگال شعر
بر پایه دو جین حرف مفت بنا شده
آزادی بیان مطلق!!!!
امروز از خود میپرسیم
چرا آنها را نوشتند؟
برای فریفتن خرده بورژوازی؟
یا هدر دادن وقت؟
خرده بورژوازی به هیچ چیز جز شکمش
واکنشی نشان نمیدهد
آنها از شعر نمیترسند
آنچه آنها دنبال میکنند اینست:
اشعار نیمه روشن

اشعار تاریک
توصیه ما اشعاری روشن است
پیام ما اینست:
گرمای شعر باید بین همگان تقسیم شود
شعر سرائیدن برای همگان کافیست
هیچ چیز دیگر اهمیت ندارد
با نهایت احترام میگویم
شعر خدایی کوچک است
شعر گاوی مقدس است
شعر گاو نر خشمگین است
همیشه در برابر اشعار طبیعت گرا
اشعار بی روح را قرار دادیم
با سری سرد و قلبی گرم
قاطعانه متدین هستیم!!!
در مقابل اشعار کافه ای
اشعار طبیعت گرا را قرار دادیم
در مقابل سرودها
اشعار ملی و اجتماعی را قرار دادیم
اما باور کنید
شاعران از کوه المپ پایین آمده اند

Acacias

Strolling many years ago
Down a street taken over by acacias in bloom
I found out from a friend who knows everything
That you had just gotten married.
I told him that I really
Had nothing to do with it.
I never loved you
You know that better than I do
Yet each time the acacias bloom
Can you believe it?
I get the very same feeling I had
When they hit me point-blank
With the heartbreaking news
That you had married someone else.

اقاقیا

سالها پیش در پایین خیابانی قدم میزدم
خیابانی که اقاقیا در آن شکوفه زده بود
من دوستی را یافتم
باخبر از احوالات روزگار بود
دوستی که به من گفت
ازدواج کرده‌ای؟
در پاسخ گفتم
«چرا به من می‌گویی؟»
به او گفتم هرگز دوستت نداشتم
میدانم بهتر از من میدانی
باورت میشود؟
هر بار که اقاقیا شکوفه میزند
همین حقیقت برایم زنده میشود

احساسم شبیه انسانی در گلوگاه خطر بود
وقتی با خبرهای دلچسب قصد سر به آخور کردنش داشتند
اما تو با دیگری هم سقف شده بودی

SAN ANTONIO

In a corner of the chapel
The hermit is pleased
In the pain of the thorns
And in the martyrdom of the flesh.

At his feet broken by the rain
Fall tomorrow-, materials
And the snake of doubt
Whistle behind the glasses.

His red lips with wine
Of earthly pleasures
They already come off their mouth
Like blood clots

This is not all, your cheeks
In the black light of the afternoon

Show deep scars
Of the genital spines

And in the wrinkles of his forehead
That in the vacuum is debated
They are etched
The seven capital vices

سن آنتونیو

در گوشه ای از کلیسا
زاهدی خوشحال است
در انبوه نیزه بار درد
در شهادت تن
بنگر پاهای شکسته در زیر باران
بنگرسقوط آدمی را در فرداها
شک پشت عینک ها
لبهای سرخ شرابگون
از لذایذ زمینی
لذت رانده شده از دهانتان
چون لخته های خون
این تمام قصه نیست

گونه هایتان چون نور سیاه پسینگاهی
یادآور ترسهایتان است
چین و چروک پیشانی تان
یادآور تهی بودنتان از جدلست
تاریکی های هفت گناهتان است

PIANO

Since the life of man is but a distant action,
A little foam that shines inside a glass;
Since trees are nothing but movable furniture:
No, they are but chairs and tables in perpetual motion;
Since we ourselves are nothing more than beings
(As God himself is nothing but God)
Since we don't speak to be heard,
But for others to talk
And the echo is earlier than the voices that produce it;
Since we don't even have the comfort of chaos
-In the garden that yawns and fills with air,
A puzzle that needs to be solved before dying
To be able to resurrect later calmly
When. has used excessively of women;
Since there is also a heaven in hell,

Let me do some things too:
I want to make a noise with my feet
And I want my soul to find its body.

پیانو

زندگی انسان در جریانست اما در دوردست ها
چون کف کوچکی درون لیوان که از دور میدرخشد
درختان چیزی جز مبلمانی متحرک نیستند
نه نه نه
صندلی و مبلها همواره در حرکت و تغییرند
ما چیزی به جز یک مشت موجود نیستیم
همانگونه که خدا چیزی بیش از خدا نیست
ما آنگونه سخن نگفته ایم که شنیده شده باشد
اما برای دیگران همیشه سخنی برای گفتن داریم
پژواک صداهایمان زودتر از صدایمان شنیده شد
ما آسایش از هرج و مرج ها نداریم
باغی که جز خمیازه برای پر کردن هوا راهی ندارد

معمایی که باید قبل از مرگ حل شود
تا آرامش دوباره معنا بگیرد
وقتی زنان کارگران جهنمند
بهشتی در جهنم وجود دارد
بگذار چند کار را انجام دهم
میخواهم با پاهایم سر و صدا کنم
و میخواهم روحم جسمم را بیابد

millionaire

I will become a millionaire one night
Thanks to a trick that will allow me to fix the images in a concave mirror.
or convex

It seems to me that success will be complete
When I managed to invent a double bottom coffin
Let the corpse peek into another world.

I've already burned my eyelashes a lot
In this absurd horse race
In which riders are thrown from their mounts
And they will fall among the spectators.

It is just, then, that I try to create something
That allows me to live comfortably.
Or at least allow me to die.

I'm sure my legs shake
I dream that my teeth fall out
And I'm late for funerals.

میلیونر

من یه شبه میلیونر میشم
یه چهره دیگه از خودم میسازم
وقتی تو آینه خیره به خودم میشم
چه فرقی میکنه محدب باشه یا مقعر؟
اگه یه تابوت سوراخ دار بسازم
تا از سوراخش یه چشمی, قیامت رو دید بزنم
از همه پیشی میگیرم
تو زندگیم مژه هامو بارها سوزوندم
وقتی زندگی بی هدف باشه
شبیه اسب سواریه
زندگی همین قدر پوچ میشه
اگه از رو اسب پرت شی پایین

طعمه تماشاگرا بشی
پس بزار چیزی خلق کنم
تا بتونم راحت زندگی کنم
یا اینکه راحت بمیرم
پاهام داره میلرزه
توی خواب دندونامو میبینم
که توی دهنم خورد شده
و این منم که واسه تدفینم
بازم و بازم دیر میرسم

Warnings

In case of fire
Do not use elevators
Use stairways
unless otherwise instructed
No smoking
No littering
No shitting
No radio playing
unless otherwise instructed
Please Flush Toilet
After Each Use
Except When Train
Is Standing At Station
Be thoughtful
Of The Next Passenger
Onward Christian Soldiers
Workers of the World unite
We have nothing to loose [sic]

but our life Glory to the Father
& to the Son & to the Holy Ghost
unless otherwise instructed
By the way
We also hold these truths to be
self evident
That all man [sic] are created
That they have been endowed
by their creator
With certain inalienable rights
That among these are: Life
Liberty & the pursuit of happiness
& last but not least
that 2 + 2 makes 4
unless otherwise instructed

هشدارها

در هنگام وقوع آتش سوزی
از آسانسور استفاده نکنید
بلکه از راه پله استفاده کنید
مگر آنکه چیز دیگری آموخته باشید
سیگار کشیدن ممنوع
زائیدن ممنوع
شنیدن رادیو ممنوع
مگر آنکه چیز دیگری آموخته باشید
لطفا بعد از هر بار استفاده از توالت
فلاش تانک را بکشید
به جز زمانی که قطار در ایستگاه ایستاده است
به هوش باشید
مسافران بعدی سربازاران مسیحی هستند

همگی به پیش
کارگران جهان متحد شوید
ما چیزی برای از دست دادن نداریم
شکوه این زندگی از آن
پدر و پسر و روح القدس است
مگر آنکه چیز دیگری آموخته باشید
به راستی ما اینگونه زندگی را میبینیم
که انسانها خلق شده اند تا خود را وقف خالقشان کنند
با حقوقی غیر قابل انکار به نام زندگی
آزادی و در تعقیب خوشبختی بودن
در حداقل ها ممکن نیست
چرا که هنوز
دو به اضافه دوبرابرست با چهار
مگر آنکه چیز دیگری آموخته باشید

Write as you will

Write as you will
In whatever style you like
Too much blood has run under the bridge
To go on believing
That only one road is right.
In poetry everything is permitted
With only this condition of course,
You have to improve the blank page.

همان گونه که میخواهی بنویس

همان گونه که میخواهی بنویس
به هر سبکی که میخواهی بنویس
خون زیادی زیر پل جاریست
اما بنا به اعتقادت تنها یک راه درست است
و آنکه
در شعر گفتن از هر چیزی مجازست
تنها بدین شرط
که چیزی بر کیفیت متن بیفزاید

Chronos

In Santiago, Chile
The days are interminably long:
Several eternities in a day.
Like the vendors of seaweed
Travelling on the backs of mules:
You yawn - you yawn again.
Yet the weeks are short
The months go racing by
And the years have wings

کرونوس

در سانتیاگو شیلی
روزها به شدت طولانی هستند
چندین حبس ابد طی یک روز
حال همه به سان فروشندگان جلبک دریایی
حال همه به سان سواران بر قاطر
خمیازه های مدام پشت خمیازه ها
با این حال
هفته ها کوتاهست
ماهها گذراست
سالها بال دارند

The Last Toast

Whether we like it or not,
We have only three choices:
Yesterday, today and tomorrow.
And not even three
Because as the philosopher says
Yesterday is yesterday
It belongs to us only in memory:
From the rose already plucked
No more petals can be drawn.
The cards to play
Are only two:
The present and the future.
And there aren't even two
Because it's a known fact
The present doesn't exist
Except as it edges past
And is consumed...,
like youth.
In the end

We are only left with tomorrow.
I raise my glass
To the day that never arrives.
But that is all
we have at our disposal

آخرین پیک

خواه بخواهیم و خواه نخواهیم
تنها سه انتخاب داریم
دیروز امروز و فردا
و حتی همین سه انتخاب را هم نداریم
چرا که فلاسفه میگویند
دیروز همان گذشته ایست که
در حافظه مان به یادگار مانده
همانند گلی که از ریشه کنده شده
دیگر نمیتوان گلبرگهایش را کند
دو انتخاب بیش تر پیش رویمان نیست
حال و آینده
و حتی دو انتخاب هم پیش رویمان نیست
آن چه که حقیقتست اینست

امروزی وجود ندارد
همه چیز جز گذشته است
و از بین رفتنی
مانند جوانی
و در پایان
ما با فردا تنها مانده ایم
پیک هایمان را بالا میبریم
به امید روزی که هرگز نخواهد رسید
چرا که این تمام اختیار ماست

I Take Back Everything I’ve Said

Before I go
I’m supposed to get a last wish:
Generous reader
burn this book
It’s not at all what I wanted to say
Though it was written in blood
It’s not what I wanted to say
No lot could be sadder than mine
I was defeated by my own shadow:
My words took vengeance on me.
Forgive me, reader, good reader
If I cannot leave you
With a warm embrace, I leave you
With a forced and sad smile
Maybe that’s all I am
But listen to my last word:

I take back everything I’ve said.
With the greatest bitterness in the world
I take back everything I’ve said

من هر آن چه گفته ام را پس میگیرم

بگذار پیش از رفتنم آرزوی آخرم را بازگو کنم
ای خواننده سخاوتمند این کتاب را بسوزان
حتی اگر با خون نوشته شده باشد
این تمام آن چیزی نیست که قصد بیانش را دارم
هیچ کسی غمگین تر از من نیست
در زیر سایه خودم شکست خورده ام
حتی واژه هایم قصد انتقام از من دارند
مرا عفو کن اگر نمیتوانم با آغوشی گرم بدرود بگویمت
من با تلخندی که تمام وجود من است بدرود میگویمت
به آخرین کلامم گوش کنید
من هر آن چه را گفته ام پس میگیرم
با بیشترین تلخی هر آن چه را که گفته ام پس میگیرم

Down With Neruda

Translator:
Farzam karimi

Contact:
Farzamkarimi666@GMAIL.COM